



## قابلیت اعتراض خارج از مهلت، نسبت به رأی داوری وکیل علی اصغر مرادی گوارشکی\*

### چکیده

طبق ماده ۴۹۲ از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (ق.آ.د.م.)، مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱، در صورتی که درخواست ابطال رأی داور، خارج از موعد مقرر باشد دادگاه قرار ردّ درخواست را صادر می‌نماید؛ این قرار قطعی است؛ موعد اعتراض نیز حسب ماده ۴۹۰ آن قانون، بیست روز پس از ابلاغ رأی داور نسبت به اشخاص مقیم داخل کشور و ۲ ماه نسبت به اشخاصی است که مقیم خارج از کشورند؛ لذا این پرسش به میان می‌آید که اگر رأی داور، خلاف ثبت معتبر دفتر املاک بود یا شخص داور مطلقاً از داوری ممنوع بود ... آیا در صورت وصول اعتراض خارج از موعد نیز دادگاه، مجاز یا مکلف است که به موضوع رسیدگی کند یا حق ورود ندارد؟ به عبارت دیگر آیا بین موارد بطلان و عدم قابلیت اجرای رأی داور با موارد درخواست ابطال آن، فرق است و موعد اعتراض، فقط ناظر به موارد ابطال است یا شامل همه موارد است؟

### واژگان کلیدی

ابطال، اعتراض، اهلیت، بطلان، غیرقابل اجرا، محرومیت، ممنوعیت.

\* - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه فردوسی مشهد.



#### مقدمه

مردم، بعضاً به داوری گرایش دارند و ترجیح می‌دهند که مشکلات حقوقی خود را تا حد امکان به دادگستری نبرند. در این بین باید آرای داوری از قوت و قدرت اجرایی برخوردار گردد تا اقبال عمومی به نهاد داوری، افزایش یابد. به همین دلیل، ق.آ.د.م. در باب داوری، اصل را بر صحت آراء، گذاشته است؛ مگر به آن ترتیبی که در قانون پیش بینی شده است، بطلان (مطلق یا نسبی) یا عدم قابلیت اجراء رأی داوری، اثبات شود. قانون‌گذار در ماده ۴۹۲ از قانون آ.د.م. درخواست «ابطال» خارج از موعد نسبت به رأی داور را مردود دانسته است. از طرفی در ماده ۴۹۰ که موعده ۲۰ روز یا ۲ ماه را قید کرده، درخواست «بطلان» را به میان آورده است.

به نظر می‌رسد که از لحاظ حقوقی و حتی ادبی بین درخواست «ابطال» و «بطلان» و آثار و نتایج آن‌ها، تفاوت‌هایی باشد؛ یعنی برای این که نص ماده ۴۹۲، مانع پذیرش اعتراض خارج از موعد نباشد، بگوییم بین موارد ابطال و بطلان در نزد قانون‌گذار، تفاوت وجود دارد؛ هر چند که موارد درخواست بطلان هم در ماده ۴۹۰ مقید به مهلت شده باشد. به عبارت دیگر چنانچه نخواهیم دچار اجتهاد در مقابل نص شویم و از سویی با آراء داوری باطل و غیر قابل اجرا هم مواجه نگردیم، ناگزیریم بین موارد احصا شده در ماده ۴۸۹، قائل به تفکیک شویم و برخی از بندهای آن ماده را ناظر به درخواست «ابطال» و بعضی دیگر را منحصر به موارد بطلان یا عدم قابلیت اجرا بدانیم.

«بطلان» ناظر به فرضی است که از ابتدا یک امر حقوقی، فاقد اثر است و نمی‌توان موجودیتی برای آن تصور نمود؛ بطلان یک امر ثبوتی است و اعم از این که ما به وضعیت «بطلان»، عالم یا جاهل باشیم، آن وضعیت، وجود دارد؛ اما «ابطال»، امری اثباتی و ناظر به موردی است که یک امر حقوقی در جهان خارج یا در عالم اعتبار، به وجود آمده و به جہتی از جهات قانونی، واجد ایراد است که به آن علت، ممکن است درخواست ابطال، به میان آید. پس یک امر حقوقی در خور ابطال، می‌تواند موجودیت داشته به بقاء خود با لحاظ شرایطی ادامه دهد.

در کتب حقوقی نیز دیده می‌شود که نویسندگان درباره‌ی «عقود»، قائل به تفکیک میان بطلان و ابطال عقد شده‌اند: «ابطال، عمل دادگاه است ... عناصر ابطال عقد از قرار ذیل است: ۱- عقدی که باطل نیست واقع شده باشد. ۲- موقوف یا غیر نافذ باشد و یا به جہتی از جهات قانونی نقصی داشته باشد. ۳- قابل رد یا ابطال باشد. ۴- ذی‌نفع آن را رد کند و یا دادگاه حکم به ابطال آن دهد» (جعفری لنگرودی؛ الف، ۱۳۸۸، ۴۳).

درباره‌ی بطلان عقد نیز گفته شده: «هر عمل حقوقی که طبعاً مشروع باشد ولی به علت عارضه‌ای تباه گردد ... و عناصر آن از قرار ذیل است: اول- عقدی واقع شود. دوم- آن عقد، طبعاً مشروع باشد. سوم- عارضه‌ای موجب تباهی گردد. چهارم- آن تباهی، علاج



ناپذیر باشد ... پنجم - تباهی مذکور به حد انحلال عقد نرسد ... (جعفری لنگرودی؛ ب، ۱۳۸۸، ۲۵).

همچنین گفته شده: «بطلان، در لغت، لاف حق است. در اصطلاح حقوق مدنی، عبارت از این که عملی مطابق با قوانین نباشد و اثری بر آن قانوناً مترتب نگردد» (جعفری لنگرودی؛ ۱۳۵۷، ۴۵۴). نیز گفته شده است: «... عقدی که به موجب قانون، از روز پیدایش خود باطل بوده است، قابل ابطال نیست، چه ابطال باطل، تحصیل حاصل است و آن محال است» (همان، ۲۰).

رای داوری نیز هر چند ممکن است عقد تلقی نشود اما بحث ابطال و بطلان، اختصاص به عقود ندارد بلکه می‌تواند نسبت به ایقاعات یا نسبت به آراء داوری نیز بحث ابطال و بطلان، پیش بیاید.

پس در این مقاله، تلاش می‌شود مباحث مربوط به بطلان و عدم قابلیت اجرای آراء داوری از مباحث ابطال آن جدا گردد و آن چه موضوع بحث ما خواهد بود، مباحث مربوط به بطلان رای داوری است. چرا که موضوع مقاله، حول محور قابلیت اعتراض خارج از موعد نسبت به رای داوری است و در دو مبحث، به موضوع آرای باطل (مبحث نخست) و آرای غیر قابل اجرا (مبحث دوم)، خواهیم پرداخت؛ موارد درخواست ابطال رای داوری را چون مشمول نص ماده ۴۹۲ می‌دانیم، از موضوع بحث، خارج می‌دانیم:

#### مبحث نخست: آرای باطل

رای داوری ممکن است راجع به موضوعی صادر شده باشد که مطلقاً قابل ارجاع به داوری نبوده است (گفتار نخست) یا از مواردی باشد که ارجاع آن به داوری ابتدأً ممنوع و منوط به حصول شرایطی باشد (گفتار دوم)؛ هم چنین ممکن است که صادر کننده رای، محروم از داوری بوده باشد (گفتار سوم)؛ در هر یک از موارد مذکوره، رای داوری، محکوم به بطلان است و چنین رأیی را دادگستری نمی‌تواند و بلکه نباید پشتیبانی و اجرا کند. به همین علت نیز قائل به پذیرش اعتراض خارج از موعد، نسبت به آراء مذکور هستیم. آرای که محکوم به بطلان باشند، قابلیت اجرایی هم ندارند و باید تکلیف آن‌ها در دادگستری معلوم شود و متداعیین چنین آرای، برای حل و فصل دعاوی و اختلاف‌های خود، اقدام قانونی درست را انجام دهند.

#### گفتار نخست: ممنوعیت مطلق

همان طور که گفته شد در برخی از زمینه‌ها اساساً نمی‌توان از نهاد داوری استفاده کرد و طبع دعاوی و اختلاف‌ها، اقتضای تصدی و دخالت خود دادگستری به عنوان یک نهاد حکومتی را دارد. آن جا که نظم عمومی و مصلحت اجتماع در میان باشد، دایره اختلاف و آثار آن، تنها به متداعیین، محدود نمی‌گردد بلکه دامنه‌ی شمول آن فراتر از اصحاب دعوی خواهد بود و نیازمند ورود دادگاه‌های دادگستری است که حسب اصل شصت قانون اساسی



کشور، باید طبق موازین اسلامی تشکیل شوند و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت پردازند. دادگستری، بنا بر اصل یک صد و پنجاه و نهم قانون اساسی کشور، مرجع رسمی تظلمات و شکایات است.

یکی از موارد ممنوعیت مطلق ارجاع به داوری، دعاوی ورشکستگی است (بند نخست). همچنین دعاوی راجع بر اصل نکاح، فسخ آن، طلاق و نسب، مطلقاً قابل ارجاع به داوری نیست (بند دوم) که هر کدام از این موارد را باید بر حسب مقررات قانون آ.د.م. بررسی کرد.

### بند نخست: دعاوی ورشکستگی

چنانچه متداعین، دعاوی ورشکستگی مذکور در بند ۱ از ماده ۴۹۶ را به داوری ارجاع نمایند و داور یا داوران منتخب نیز رسیدگی کرده رأی صادر نمایند، این رأی محکوم به بطلان است؛ زیرا ارجاع امر به داوری، از اساس مجاز نبوده و امری که قانون، منع کند ضمانت اجرایی جز بطلان را در پی ندارد.

به گفته‌ی یکی از نویسندگان حقوقی: «علی‌القاعده تمامی اختلافات می‌تواند به داوری ارجاع شود. در عین حال اختلاف ارجاع شده به داوری باید مربوط به حقوقی باشد که طرفین بتوانند آزادانه آن را واگذار نمایند؛ به عبارت دیگر، اختلاف باید قابلیت داوری داشته باشد» (شمس؛ ۱۳۸۹، ۵۰۸).

از آن جا که تجار در اقتصاد هر جامعه و کشوری، نقش به‌سزایی را در جابه‌جایی کالا و اموال منقول و نقود و غیره دارند و هر بازرگانی ممکن است با چند بازرگان دیگر، ارتباط مالی و کاری داشته باشد و ورشکستگی یک بازرگان، زمینه‌ی ورشکستگی دیگر تجار را نیز فراهم کند و آثار آن به جامعه و نظم عمومی اجتماع برگردد، مقنن، مقررات خاصی را در این خصوص وضع و پیش‌بینی کرده است؛ اجرای این مقررات، فقط از عهده‌ی دادگستری و مراجع اداری مربوطه، برمی‌آید و به همین جهت، ارجاع آن به داوری، غیر ممکن است. گفته شده است: «طبیعت بعضی از دعاوی ارجاع به داوری را ایجاب نمی‌کند و به همین لحاظ قانون به صورت استثناء از آن‌ها نام برده است: ۱- دعاوی ورشکستگی...» (مدنی؛ ۱۳۶۸، ۶۷۰).

در مواد ۴۱۲ تا ۵۷۵ از قانون تجارت، مقررات خاصی در باره «ورشکستگی» پیش‌بینی شده که آن مقررات علاوه بر این که لازم‌الاجراء است، بعضاً باید توسط دادستان یا دادگاه یا اداره تصفیه‌ی امور ورشکستگی انجام شود و چنین اموری بر حسب طبیعت آن‌ها قابل ارجاع به داوری هم نیست.

ورشکستگی به تفصیر، طبق ماده ۵۴۳ قانون تجارت و ماده ۶۷۱ قانون مجازات اسلامی، جرم محسوب و مستوجب مجازات است. ورشکستگی به تقلب نیز طبق ماده ۵۴۹ قانون تجارت و ماده ۶۷۰ قانون مجازات اسلامی، جرم است و رسیدگی به این امور جنبه



قضایی و حکومتی دارد. خصوصاً که برابر اصل ۳۶ قانون اساسی کشور، حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه باشد. طبق ماده ۸ قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی همین که حکم ورشکستگی قابل اجرا شد، رونوشت حکم به اداره تصفیه و اداره ثبت محل فرستاده می‌شود.

این مقررات، نشان دهنده‌ی این است که امور ورشکستگی را خود دادگستری باید عهده دار باشد و اگر در جایی موضوع ورشکستگی به داوری ارجاع شد و منجر به صدور رأی هم گردید آن رأی محکوم به بطلان است؛ لذا در خارج از موعد نیز اگر اعتراض واصل شود دادگاه می‌تواند وارد رسیدگی شده حکم به اعلام بطلان آن بدهد. گفته شده است: «موضوع این دعوی، فاقد جنبه خصوصی بوده بیشتر جنبه عمومی دارد و باید به وسیله دادگاه حل و فصل شود» (صدر زاده افشار؛ ۴۱۳، ۱۳۷۳).

### بند دوم: دعاوی راجع به اصل نکاح، فسخ آن، طلاق و نسب

اهمیت خانواده و مسائلی همچون نکاح و فسخ آن یا طلاق و نسب، بر همگان آشکار است. قانون‌گذار حتی با تصویب قوانین خاص از جمله قانون «حمایت خانواده»، چه در گذشته (قانون مصوب ۱۳۵۳/۱۱/۱۵) و چه پس از انقلاب با «قانون اختصاص تعدادی از دادگاه‌های موجود به دادگاه‌های موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی (دادگاه خانواده)» مصوب ۱۳۷۶/۵/۸، همواره توجه ویژه‌ای به نهاد خانواده داشته است.

قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، مصوب ۱۳۷۰/۱۲/۲۱، نیز یکی دیگر از اقدامات ویژه قانون‌گذار برای حمایت از نهاد خانواده بوده است. اخیراً هم قانون جدیدی به نام «قانون حمایت خانواده» مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱ به مرحله اجرا گذاشته شده است که به موجب ماده ۱ از آن قانون «به منظور رسیدگی به امور و دعاوی خانوادگی، قوه قضائیه موظف است ظرف ۳ سال از تاریخ تصویب قانون در کلیه حوزه‌های قضائی شهرستان به تعداد کافی شعبه دادگاه خانواده تشکیل دهد...».

با توجه به اهمیتی که اموری مانند نکاح و فسخ آن، طلاق و نسب، در نهاد خانواده دارد قانون‌گذار طبق بند ۲ از ماده ۴۹۶ قانون آ.د.م. به هیچ عنوان ارجاع این موارد از دعاوی را به داوری، روا ندانسته است؛ یعنی، ممنوعیت مطلق در ارجاع این دعاوی به داوری، سبب بطلان رأی خواهد بود که از سوی داور یا داوران صادر شود. البته «داوری» مذکور در ماده ۲۷ قانون حمایت خانواده، مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱، با بحث داوری مورد نظر در این مقاله، یکی نیست. داوران منتخب زوجین، طبق ماده ۲۸ آن قانون، از اقارب متأهل زوجین هستند که برای اصلاح ذات‌البین گمارده می‌شوند و نظریه خود را به دادگاه تقدیم می‌کنند و دادگاه است که رأی قضایی مربوط را صادر می‌کند نه داوران.

بنا بر این، هرگاه به هر دلیلی، متداعیین، موضوع دعاوی نکاح یا فسخ آن، طلاق و یا نسب را به داوری ارجاع دهند و داور هم رأی دهد این رأی اساساً باطل است و اعتراض



خارج از موعد نیز دادگاه را مجاز به رسیدگی خواهد کرد. یکی از نویسندگان در این خصوص می‌گوید: «چون ... دعاوی راجع به اصل نکاح، فسخ آن و نسب ... قابل ارجاع به داوری نمی‌باشد، صدور رأی در موارد مزبور، خارج از حدود اختیار داور می‌باشد» (شمس؛ ۱۳۸۹، ۵۶).

به نظر می‌رسد مواردی مانند اصل نکاح، همان گونه که نص ماده ۴۹۶ تصریح کرده است اساساً قابل ارجاع به داوری نباشد و در جایی که ممنوعیت مطلق ارجاع به داوری، مطرح باشد، بحث حدود اختیار داور به میان نمی‌آید. «حدود اختیار داور» مربوط به موقعی است که اصل اختیار داور، مطرح و ثابت ولی داور از حدود معینه، تجاوز کرده باشد. در دعاوی نکاح یا نسب که در ماده ۴۹۶ تصریح شده است، هیچ اختیاری برای داور پیش نمی‌آید که تجاوز از حدود آن، معنا یابد.

برخی از نویسندگان با توجه به قوانین خاص مثل لایحه قانونی ثبت اراضی موات اطراف تهران (سال ۱۳۴۴) قائل شده‌اند که در بعضی دعاوی دیگر هم به لحاظ اهمیت مورد نظر قانون‌گذار، ارجاع دعوی به داوری ممنوع است (مدنی؛ ۱۳۶۸، ۶۷۰).

در هر مورد که منع قانونی ارجاع اختلاف به داوری، ذکر شده باشد اگر موضوع به داوری ارجاع شود و رأیی صادر گردد این رأی اساساً باطل است و مقید به اعتراض در داخل مهلت ۲۰ روزه از تاریخ ابلاغ نیست.

#### گفتار دوم: ممنوعیت نسبی

بعضی از اختلافات را نمی‌توان، ابتداء به ساکن، ارجاع به داوری کرد و بلکه نیازمند زمینه‌چینی یا طی تشریفات و حصول شرایطی است که قانون‌گذار، پیش‌بینی کرده است. با این حال، ممکن است در موردی بدون این که زمینه یا شرایط لازم، وجود داشته باشد، ارجاع به داوری صورت گرفته و منجر به صدور رأی هم شده باشد. بدیهی است که در این گونه مواقع نمی‌توان نص قانون را نادیده گرفت و برای رأی داور، اعتبار قائل شد، حتی اگر در مهلت معینه هم اعتراض صورت نگرفته باشد.

در جایی که قانون‌گذار در صدد حمایت از اتباع کشور و جلوگیری از سلطه بیگانگان است، ابتدا به ساکن، التزام به داوری تبعه خارجه را نمی‌پذیرد (بند نخست). هم چنین زمانی که اموال عمومی و دولتی در میان باشد و اختلاف راجع به آن اموال حادث گردد (بند دوم)، ارجاع به داوری، منوط به حصول شرایطی است که می‌بایست هر کدام از موارد مذکور را جداگانه بررسی کنیم:

#### بند نخست: التزام به داوری تبعه خارجه

ماده ۴۵۶ ق.آ.د.م. می‌گوید: «در مورد معاملات و قراردادهای واقع بین اتباع ایرانی و خارجی تا زمانی که اختلافی ایجاد نشده است طرف ایرانی نمی‌تواند به نحوی از انحاء ملتزم شود که در صورت بروز اختلاف، حل آن را به داور یا داوران یا هیأتی ارجاع نماید



که آنان دارای همان تابعیتی باشند که طرف معامله دارد. هر معامله و قراردادی که مخالف این منع قانونی باشد در قسمتی که مخالفت دارد باطل و بلااثر خواهد بود.»

از مفهوم مخالف ماده‌ی مذکور، استنباط می‌شود که هرگاه پس از حدوث اختلاف در معامله‌ای، بین اتباع ایرانی و خارجی، طرف ایرانی ملتزم به ارجاع اختلاف به داور خارجی شود، اشکالی نباشد. چون تا زمانی که اختلافی ایجاد نشده باشد، نوع اختلاف و اهمیت آن معلوم نیست ولی پس از وقوع اختلاف، طرف ایرانی آزاد خواهد بود که توافق با طرف خارجی برای ارجاع امر به داوری بکند یا نکند.

یکی از نویسندگان حقوقی، رأی داوری صادر شده از طرف تبعه خارجه را «مخدوش» تلقی و خاطر نشان کرده که مخدوش بودن در «بعضی موارد در حدی است که اساساً رأی باطل است و نمی‌توان و نباید آن را اجرا کرد. مثل موردی که در قرارداد داوری، تبعه ایرانی، داوری تبعه بیگانه‌ای را که با طرف دعوی یک تابعیت داشته باشد پذیرفته و داور تبعه بیگانه در مقام بروز اختلاف رأی داده باشد» (مدنی؛ ۱۳۶۸، ۶۸۹).

گفته شده است: «موضوعی قابلیت ارجاع به داوری را دارد که ... موضوع اختلاف و نهایتاً داوری، ناشی از معامله ایرانی با بیگانه نباشد که اختلاف حادث نشده و محتمل الوقوع را به حکمیت یا داوری اشخاص بیگانه اعم از حقیقی یا حقوقی قرار دهند» (واحدی؛ ۱۳۷۷، ۲۰۱).

در بحث ممنوعیت مذکور، فرقی بین شخص حقیقی یا حقوقی خارجی، نیست؛ برابر ماده ۵۸۸ قانون تجارت، «شخص حقوقی می‌تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قائل است مگر حقوق و وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد، مانند حقوق و وظائف ابوت، بنوت و امثال ذالک». طبق ماده ۵۹۱ همان قانون، «اشخاص حقوقی تابعیت مملکتی را دارند که اقامتگاه آن‌ها در آن مملکت است.»

برخی می‌گویند: «باید پذیرفت که اشخاص حقوقی، به طور طبیعی قادر به اِعمال این حق نمی‌باشند» (شمس؛ ۱۳۸۹، ۵۱۷) و در مقابل نیز گفته شده است: «داوری شخص حقوقی، هم قابل تصور است و هم قانونی» (خدابخشی؛ ۱۳۹۱، ۲۴۷).

### بند دوم: دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی

طبق ماده ۴۵۷ از ق.آ.د.م. «ارجاع دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی به داوری پس از تصویب هیأت وزیران و اطلاع مجلس شورای اسلامی صورت می‌گیرد. در مواردی که طرف دعوی خارجی و یا موضوع دعوی از موضوعاتی باشد که قانون آن را مهم تشخیص داده، تصویب مجلس شورای اسلامی نیز ضروری است.»

تبصره ماده ۴۵۸ آن قانون هم گفته است: «قراردادهای داوری که قبل از اجرای این قانون تنظیم شده‌اند با رعایت اصل ۱۳۹ قانون اساسی، تابع مقررات زمان تنظیم می‌باشند.»



اگر اختلاف راجع به اموال عمومی و دولتی ناشی از قراردادی باشد که قبل از تصویب قانون اساسی، منعقد شده و در آن قرارداد نیز پیش‌بینی شده باشد که دعاوی به داوری ارجاع شود، نیازی به تصویب هیأت وزیران نخواهد بود و رأی هم اگر در این خصوص از ناحیه داور صادر شده باشد بلاشکال است. زیرا اثر قانون نسبت به آتیه است و نسبت به ما قبل خود اثر ندارد. مگر حسب ماده ۴ از قانون مدنی، در خود قانون، مقررات خاصی نسبت به موضوع «عطف به ماسبق»، اتخاذ شده باشد. در اصل ۱۳۹ قانون اساسی هم تصریح به تأثیر قانون، نسبت به گذشته نشده است.

اما اگر قراردادی قبل از وضع ق.آ.د.م. مصوب ۱۳۷۹ و بعد از تصویب قانون اساسی، مصوب ۱۳۵۸، منعقد شده باشد و ضمن آن شرط ارجاع دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی به داوری، شده باشد، این شرط به لحاظ مخالفت با قانون اساسی و طبق تبصره ماده ۴۵۸ از قانون آ.د.م. باطل است؛ اگر رأی هم در اجرای چنین شرطی از طرف داور صادر شده باشد، محکوم به بطلان است و حتی پس از انقضای مهلت مقرر در ماده ۴۹۰ ق.آ.د.م. قابلیت پذیرش و رسیدگی دارد.

یکی از نویسندگان می‌گوید: «بعضی از دعاوی و امور، قابلیت داوری ندارند ... ارجاع دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی به داوری، پس از تصویب هیأت وزیران و اطلاع مجلس شورای اسلامی صورت می‌گیرد (شمس؛ ۱۳۸۹، ۵۰۸ و ۵۰۹).

به نظر می‌رسد که دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی، قابلیت داوری داشته باشند. منتهی به لحاظ اهمیت بیت‌المال و نیز جلوگیری از سلطه اجنبی، تصویب هیأت وزیران یا مجلس، حسب مورد، ضروری است. اگر این دعاوی قابلیت داوری نداشته باشند، با تصویب هیأت وزیران یا مجلس، هم قابلیت داوری نخواهند یافت.

### گفتار سوم: محرومیت از داوری

محرومیت از داوری تا جایی که مربوط به حقوق اصحاب دعوی باشد و آثار آن نسبت به متداعیین جریان و ختم پیدا کند، از موجبات بطلان رأی داوری نخواهد بود. زیرا فرض بر این است که رأی داور به متداعیین، ابلاغ می‌شود و ایشان با وجود اطلاع از محرومیت داور، به رأی اعتراض نمی‌کنند؛ پس رأی داور پس از انقضای مهلت، قابل صدور اجرائیه خواهد بود. در این گونه مواقع، محرومیت را باید از موارد «ابطال» رأی داور تلقی کرد؛ وقتی متضرر از این رأی، اعتراضی در مهلت نمی‌کند فرض بر این است که از حق ایراد مربوط به محرومیت داور تا جایی که مربوط به او بوده است، انصراف داده و اعراض کرده است. مثلاً در جایی که شخصی به موجب حکم قطعی دادگاه و یا در اثر آن از داوری محروم است، به عنوان داور تعیین شود و رأی دهد، صرف این امر خللی به اساس رأی داوری وارد نمی‌آورد. هر چند طبق بند ۲ از ماده ۴۶۶ ق.آ.د.م. نتوان وی را به عنوان داور انتخاب نمود.





اما گاهی محرومیت اشخاص از داوری، نه به لحاظ فقط حفظ حقوق اصحاب دعوی، که به خاطر نظم عمومی و رعایت اخلاق حسنه و حق عموم مردم، پیش بینی شده است. اشخاصی که فاقد اهلیت هستند (بند نخست) اراده انشایی ندارند و اثری بر رأی آنان بار نمی‌شود. همچنین قضات و کارمندان محاکم قضائی یا وزراء و نمایندگان مجلس به لحاظ این که شبهه طرفداری و اعمال نفوذ ناروا پیش می‌آید به صراحت قانون، محروم از داوری هستند؛ لذا هر یک از این موارد را بررسی می‌کنیم.

#### بند نخست: افراد فاقد اهلیت

طبق بند ۱ از ماده ۴۶۶ ق.آ.د.م. اشخاصی را که فاقد اهلیت قانونی هستند، هر چند به تراضی، نمی‌توان به عنوان داور انتخاب نمود. در ماده ۹۵۸ قانون مدنی هم گفته شده: «هیچ کس نمی‌تواند حقوق خود را اعمال و اجرا کند مگر این که برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد».

طبق قانون راجع به رشد متعاملین، مصوب ۱۳/۶/۱۳۱۳، «در مورد کلیه معاملات و عقود و ایقاعات به استثناء نکاح و طلاق، محاکم عدلیه و ادارات دولتی و دفاتر اسناد رسمی باید کسانی را که به سن ۱۸ سال شمسی تمام نرسیده‌اند اعم از ذکور یا اناث، غیر رشید بشناسند... مناط تشخیص سن اشخاص، اوراق هویت آنهاست مگر آن که خلاف آن ثابت شود».

لذا اهلیتی که از نظر قانون‌گذار برای احراز سمت داوری، لازم است، همانا اهلیت «استیفاء» است. مستفاد از ماده ۲۱۱ قانون مدنی، بلوغ و عقل و رشد، لازمه اهلیت استیفاء است. طبق ماده ۱۲۰۷ همان قانون، اشخاص غیر رشید، صغار و مجانین، محجورند و از تصرف در اموال و حقوق مالی ممنوع هستند.

رسیدگی به اختلاف متداعیین و صدور رأی، نیازمند اهلیت استیفاء است؛ چه، انشاء رأی، نیازمند قصد انشاء است و قصد انشا نیز از افراد واجد اهلیت استیفاء، برمی‌آید. پس هرگاه رأیی از شخصی در باب داوری صادر شود که آن شخص واجد اهلیت استیفاء نباشد، این رأی اساساً باطل است و اثری ندارد. بدیهی است. که این رأی به لحاظ بطلان ذاتی، قابلیت اعتراض خارج از موعد را دارد.

#### بند دوم: قضات، کارمندان محاکم قضائی، وزرا و نمایندگان مجلس

سمت اداری یا شأن پست و مقام یک شخص، گاه به درجه‌ای از اهمیت و تأثیر است که شائبه دخالت و جانب‌داری و چه بسا اعمال نفوذ در داوری را متصور سازد. این است که قانون‌گذار به منظور پرهیز از این شائبه و حفظ شأن کارمندان و صاحب منصبان حکومتی و تقویت روحیه اعتماد مردم و حفظ نظم عمومی و اخلاق حسنه، دخالت اشخاص مذکور را مطلقاً در امر داوری ممنوع کرده است. این «محرومیت» از داوری، به درجه‌ای از



اهمیت است که عدم رعایت آن، موجب بطلان ذاتی رأی داوری خواهد بود. چون صراحتاً مورد نهی قانونگذار قرار گرفته است و نهی هم موجب فساد است.

ماده ۴۷۰ ق.آ.د.م. تصریح کرده است: «کلیه قضات و کارمندان اداری شاغل در محاکم قضایی نمی‌توانند داوری نمایند هر چند به تراضی طرفین باشد.» بخشنامه‌های شماره ۱۶۵۷۵/۱۷۹ مورخ ۱۳۷۹/۱۰/۵ و شماره ۱/۸۰/۴ مورخ ۱۳۸۰/۱/۷ ریاست قوه قضائیه هم در اجرای این صراحت قانونی، صادر و به دادگاه‌ها ابلاغ شده است تا از تعیین قضات و کارمندان اداری شاغل در محاکم قضایی به عنوان داور، احتراز نمایند (شهری و دیگران الف، ۱۳۸۶، ۲۹۲).

طبق نظر مشورتی به شماره ۷/۷۸۶۲ مورخ ۱۳۸۰/۸/۲۷ اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه: «... قضات، اعم از این که شاغل در محاکم قضایی باشند یا نباشند حق داوری ندارند ... اگر کارمندان شاغل در محاکم قضایی از خدمت، موقتاً منفصل شوند انتخاب آنان به عنوان داور در دوران انقصال موقت با رعایت ماده ۴۶۹ ق.آ.د.م.، بلاشکال به نظر می‌رسد. لیکن در مورد قضات با عنایت به این که قاضی در حال تعلیق هم قاضی است، نمی‌تواند داور نماید» (همان).

طبق ماده ۱ از لایحه قانونی راجع به منع مداخله وزراء و نمایندگان مجلسین و کارمندان دولت در معاملات دولتی و کشوری، مصوب ۱۳۳۷/۱۰/۲۲، وزیران، معاونین و نمایندگان مجلس، سفراء، استانداران، فرمانداران کل، شهرداران و نمایندگان انجمن شهر، کارمندان و اشخاصی که به نحوی از خزانه دولت، حقوق یا مقرری یا پاداش و امثال آن دریافت می‌کنند، مدیران و کارکنان بنگاه‌های خیریه‌ای که از دولت یا از شهرداری‌ها کمک مستمر دریافت می‌دارند و ... نمی‌توانند حتی به طور افتخاری و رایگان، در داوری دعاوی با دولت یا مجلس یا شهرداری‌ها یا دستگاه‌های وابسته به آن‌ها و یا مؤسساتی که اکثریت سهام آن متعلق به دولت یا شهرداری‌ها است و یا از شهرداری‌ها و دولت، کمک مستمر دریافت می‌دارند، شرکت نمایند. اعم از این که دعاوی مزبور در مراجع قانونی مطرح شده یا نشده باشد.

حتی پدر و مادر و برادر و خواهر و زن یا شوهر و اولاد بلافضل و عروس و داماد اشخاص مذکور نیز طبق صراحت تبصره ۱ از ماده ۱ لایحه قانونی فوق، نمی‌توانند با وزارتخانه‌ها و یا بانک‌ها و ... وارد داوری شوند. ضمانت اجرای عدم رعایت نهی قانونی فوق، طبق ماده ۲ از همان قانون، حبس مجرد از ۲ تا ۴ سال برای متخلف است؛ همچنین، متخلف شخصاً و در صورت تعدد، متضامناً مسئول پرداخت خسارات ناشی از آن داوری و ابطال آن می‌باشند. به صراحت قانون، رأی داوری که از سوی اشخاص فوق صادر شده باشد، باطل است و به این چنین رأیی می‌توان خارج از مهلت هم اعتراض و درخواست صدور حکم به بطلان آن را تقدیم نمود.



طبق نظریه مشورتی شماره ۷/۹۴۲۶-۱۳۸۳/۱۲/۱۵: «وکیل پایه یک دادگستری که با انعقاد قرارداد مشاوره حقوقی نیمه وقت با یکی از ادارات دولتی، ماهیانه حقوق مشاوره ثابتی دریافت می‌نماید، از شمول لایحه قانونی راجع به منع مداخله وزراء و نمایندگان مجلس و کارمندان دولت ... مصوب ۱۳۳۷/۱۰/۲۲، خروج موضوعی دارد و وکلای دادگستری می‌توانند در عین حال با یک یا چند اداره دولتی، قرارداد وکالت منعقد نمایند زیرا وکالت، معامله نیست» (شهری و دیگران ب؛ ۱۳۸۶، ۱۱۷۹).

یکی از نویسندگان حقوقی، محرومیت از داوری را به «منوعیت مطلق و نسبی» تقسیم کرده و خاطر نشان نموده است: «... اشخاصی ... که به موجب حکم قطعی دادگاه و یا در اثر آن از داوری محروم شده باشند ... یا چنان چه شخصی ... درجرائم عمدی مقرر در ماده ۶۲ مکرر [قانون مجازات اسلامی] محکومیت قطعی کیفری یافته باشد، منوعیت او از داوری، منوعیت مطلق بوده حتی طرفین نمی‌توانند با تراضی او را به داوری انتخاب نمایند» (شمس؛ ۱۳۸۹، ۵۱۸).

در این خصوص باید گفت: فردی که محکومیت کیفری دارد و از داوری هم محروم است، هرگاه به داوری انتخاب شد و رأی داد و طرفین هم پس از ابلاغ رأی آن داور، هیچ اعتراضی به رأی نکردند، این رأی ذاتاً صحیح است هر چند که برخی، آن شخص را مطلقاً محروم از داوری بدانند زیرا: اولاً- متداعیین به انتخاب آن شخص تراضی کرده یا این انتخاب را رد نکرده‌اند. ثانیاً- به رأی او هم در مهلت مقرر قانونی، اعتراض ننموده‌اند. ثالثاً- در بحث محرومیت که درباره محکومین، مطرح است، شائبه دخالت و طرفداری یا اعمال نفوذ، به حدی که مخالف اخلاق حسنه یا نظم عمومی باشد، دیده نمی‌شود. رابعاً در ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی هم محرومیت از داوری برای مدت محدودی است و این حق برای همیشه از افراد سلب نشده است.

پس این محرومیت، به ذات رأی، هیچ خللی وارد نمی‌کند و لذا نمی‌توان آن را از موارد بطلان دانست و معتقد شد که خارج از مهلت هم می‌توان به آن اعتراض کرد. بلکه در داخل مهلت اگر کسی اعتراض نمود می‌تواند درخواست ابطال را بنماید. چون بین ابطال و بطلان، فرق است. در جایی که ذی‌نفع از حق خود مبنی بر درخواست ابطال رأی داوری در داخل مهلت مقرر قانونی، استفاده نمی‌کند، فرض بر این است که از آن حق اعراض کرده و انصراف داده است.

### مبحث دوم: آراء غیر قابل اجراء

ممکن است رأی داور، ذاتاً و مفاداً قابلیت اجرا نداشته باشد؛ یعنی، نتوان آن را به اجرا در آورد؛ رأیی که خاصیت اجرایی نداشته و اثری بر آن بار نباشد، «کالمعدوم» است؛ برای این که آراء غیر قابل اجرا از آرای که واقعاً یا قانوناً قابل اجرا هستند تفکیک شوند و دست دادگاه برای اعمال نظارت قضایی بی حد و حصر، باز نباشد ناگزیریم آراء غیر قابل اجراء را



احصا کنیم و اعتراض خارج از مهلت را نیز نسبت به آن‌ها بپذیریم. چون عقیده‌ای در بین صاحب‌نظران وجود دارد که دادگاه را به اعمال نظارت قضائی در مرحله صدور اجرائیه و حتی در زمان اجرا، مجاز می‌داند و این نظریه آثار و تبعاتی دارد که نه به نفع اصحاب دعوی است و نه در شأن دادگاه.

یکی از نویسندگان می‌گوید: «به عقیده برخی نمی‌توان همه جهات را در زمان اجرا مطرح نمود، عده‌ای تنها جهات مبتنی بر نظم عمومی و عده‌ای نیز جهات روشن مانند نداشتن امضای داور یا رأیی که ارث را دو برابر اعلام داشته، قابل طرح می‌دانند. اما اگر جهات مورد ادعا، مبتنی بر نظم عمومی نباشد یا نیازمند رسیدگی دادگاه به ادله طرفین نباشد نمی‌توان از اجرای رأی خودداری کرد» (خدابخشی؛ ۱۳۹۱، ۶۰۷ و ۶۰۸).

همچنین گفته شده است: «بین ردّ دعوی ابطال و اجرای رأی داور، ملازمه نیست و در برخی موارد با این که دعوی ابطال، ردّ شده است امکان اجرای آن وجود ندارد و دادگاه صلاحیت بررسی و کنترل قضائی رأی را در زمان اجراء خواهد داشت» (همان، ۴۷۳).

به نظر می‌رسد که اگر نسبت به رأیی در داخل مهلت، اعتراض شود و در اثر رسیدگی دادگاه نیز حکم قطعی بر ردّ اعتراض صادر گردد یا نسبت به رأی داور، به تصور این که از موارد قابلیت اعتراض خارج از مهلت است، اعتراض شود و نهایتاً، حکم قطعی بر ردّ اعتراض صادر گردد، دادگاه، دوباره نمی‌تواند اعمال نظارت قضائی در رأی دآوری بنماید. زیرا آن رأی، مورد رسیدگی قضائی قرار گرفته و فرض بر صحت و قابلیت اجرای آن است. دادگاه در برابر چنین رأیی مکلف به صدور اجرائیه و سپس ابلاغ آن و اجرای کامل است. نویسنده دیگری می‌گوید: «... باید ... مورد درخواست اجرا، شایستگی این را داشته باشد که رأی داور شمرده شود. در نتیجه چنان چه برای مثال، موافقت‌نامه دآوری، بی‌اعتبار باشد، تصمیم یک یا چند نفر نمی‌تواند رأی داور و لازم‌الاجرا و معتبر شمرده شود» (شمس؛ ۱۳۸۹، ۵۶۹).

با توجه به مطالبی که نقل گردید، اهمیت تشخیص آراء غیر قابل اجرا از دیگر آراء دآوری، روشن شده لازم است موارد آن را که شامل موارد زوال دآوری (گفتار نخست) و موارد برخورد رأی داور با موانع خارجی است (گفتار دوم)، بررسی کنیم.

### گفتار نخست: موارد زوال دآوری

«دآوری» در واقع، یک جور قضاوت خصوصی است که طرفین یک دعوی به خواست خود به آن تن می‌دهند و برای یک موضوع خاص مورد نظر متداعیین، ممکن است دآوری صورت گیرد. فلذا هر گاه به سبب فوت یا حجر یکی از طرفین دعوی (بند نخست) دآوری زایل شود و یا به علت انتفاء اصل اختلاف، موضوع دآوری هم منتفی گردد (بند دوم)، مقامی برای اجرای رأی داور باقی نمی‌ماند.



یکی از نویسندگان، موارد زوال داوری را معلول ۴ علت دانسته است: «۱- تراضی کتبی طرفین ... ۲- فوت یا حجر یکی از طرفین ... ۳- انتفاع موضوع داوری ... ۴- وقتی که داور نخواهد یا نتواند داوری کند» (مدنی؛ ۱۳۶۸، ۶۷۷ و ۶۷۸).

یکی دیگر از نویسندگان نیز، علل زوال داوری را چنین احصاء کرده است: «۱- تراضی طرفین ... ۲- فوت یا حجر یکی از طرفین ۳- فوت یا حجر داور ۴- عدم امکان اظهارنظر برای داور ۵- انقضاء مدت داوری ۶- انتفاء موضوع داوری (صدر زاده افشار؛ ۱۳۷۳، ۴۱۵ و ۴۱۶).

به نظر می‌رسد که عللی همچون تراضی کتبی طرفین و فوت یا حجر داور و ... موضوعاً از بحث ما خارج باشد. مثلاً وقتی داور نخواهد یا نتواند رأی دهد، دیگر بحث غیر قابل اجرا بودن رأی، اصلاً به میان نمی‌آید. یا در جایی که داور وفات یابد یا محجور شود نیز رأی صادر نمی‌گردد تا مشکل عدم امکان اجرای آن پیش آید؛ اما تراضی کتبی طرفین که حسب بند ۱ از ماده ۴۸۱ ق.آ.د.م. سبب می‌شود داوری از بین برود، تحت شرایطی، مورد بحث ما در بند ۲ از همین گفتار خواهد بود.

#### بند نخست: فوت یا حجر یکی از طرفین دعوی

طبق بند ۲ از ماده ۴۸۱ ق.آ.د.م. با فوت یا حجر یکی از طرفین دعوی، داوری از بین می‌رود. طبق ماده ۴۹۵ همان قانون، رأی داور درباره طرفین دعوی و قائم مقام آنان، معتبر است. پس هرگاه پس از صدور رأی داوری، یکی از متداعیین فوت کند، آن رأی باید به طرفیت وارث وی، قابلیت اجرا داشته باشد. چون وارث هر فرد، قائم مقام قهری او است. حجر یکی از متداعیین هم اگر بعد از صدور رأی داوری باشد نباید در قابلیت اجرای رأی داور، تأثیر داشته باشد. مگر این که موضوع رأی داوری با «رشد» متداعیین در ارتباط باشد و حجر یکی از آن دو، زمینه اجرای رأی داوری را از بین ببرد. مثلاً در جایی که حسب رأی داور، مباشرت یکی از طرفین رأی به انجام عملی، قید شده باشد، حجر آن فرد، حکم داور را غیر قابل اجرا خواهد کرد.

با این حال هرگاه قبل از صدور رأی داوری، یکی از طرفین یا هر دو فوت کنند یا محجور شوند به صراحت بند ۲ از ماده ۴۸۱ قانون مذکور، داوری از بین می‌رود. زیرا قرارداد داوری از جهتی به عنوان یک قرارداد جایز تلقی شده است.

یکی از نویسندگان در این خصوص گفته است: «نظر به این که جزء اول از ماده ۶۵۶ [۴۸۱ ق.آ.د.م. فعلی]، فسخ داوری را موقوف به تراضی کتبی طرفین نموده، می‌توان قرارداد داوری را مشمول ماده ۱۸۵ قانون مدنی و از عقود لازم دانست. نهایت این که عقد لازم به فوت متعاقدین ساقط نمی‌شود ... [ولی] در مورد قرارداد داوری، مطابق جزء دوم ماده ۶۵۶ ق.آ.د.م.، در صورت فوت یا حجر یکی از طرفین، داوری از بین می‌رود» (متین دفتری؛ ۱۳۷۸، ۸۷ و ۸۸).



از توجه به عبارات به کار رفته در بند ۲ از ماده ۴۸۱ ق.آ.د.م. این طور فهمیده می‌شود که فوت یا حجر، اثر کاشفیت دارد؛ یعنی علم و جهل داور به فوت یا حجر یکی از متداعیین، هیچ تأثیری ندارد. همین که معلوم شود قبل از صدور رأی، یکی از متداعیین، محجور شده یا فوت کرده است، سمت داور زایل شده و برای صدور رأی اختیاری نداشته است.

فوت یا حجر، از آن جهت ممکن است زمینه اجرای رأی داوری را از بین ببرد که مورد داوری، ناظر به شخصیت خود متداعیین باشد و با فوت یا حجر آنها، اختلاف و دعوی بر طرف یا منتفی گردد و رأی هم اگر از داور صادر شده باشد، قابلیت اجراء نداشته باشد.

فوت و حجر یکی از متداعیین، همچنان که در دادرسی محاکم، حسب ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م. موجب توقف دادرسی می‌شود باید در امر داوری هم اثری داشته باشد؛ لذا اگر وراثت یا قائم مقام متداعیین، تمایل به انجام یا ادامه داوری داشته باشند، منعی برای صدور رأی داوری و اشکالی هم بر اجرای آن، متصور نخواهد بود.

هر چند که ماده ۴۵۴ قانون مذکور، فقط اشخاص دارای اهلیت اقامه دعوی را مجاز به ارجاع منازعه و اختلاف خود به داوری دانسته است، در جایی هم که یکی از طرفین دعوی، محجور باشد، قیم یا ولی وی، می‌تواند منازعه را به داوری ارجاع کند. چون ولی یا قیم، اهلیت اقامه دعوی را دارند و با رعایت غبطه و صرفه و صلاح محجور عمل خواهند کرد.

گفته شده است: «شرط یا قرارداد داوری بعد از مرگ یکی از طرفین باقی نمی‌ماند و حتی قید طرفین مبنی بر این که داوری بعد از مرگ آنها نیز باقی باشد و وراثت را پای‌بند نماید، بر خلاف قانون است» (خدابخشی؛ ۱۳۹۱، ۲۷۰).

به نظر می‌رسد که حکم مذکور در ماده ۴۸۱ ق.آ.د.م. از قواعد تکمیلی باشد؛ یعنی همان طور که طرفین مطابق بند ۱ آن ماده، مجاز به تراضی در از بین بردن داوری هستند پس باید مجاز باشند که در قرارداد داوری خود شرط کنند بعد از حجر یا فوت هر یک از آنان هم قرارداد داوری پا برجا باشد. هنگامی می‌توان توافق خلاف بند ۲ از ماده ۴۸۱ را بی‌اعتبار شمرد که ما آن را جزء قواعد آمره بدانیم. از عبارات به کار رفته در ماده ۴۸۱ و بند ۱ آن ماده، آمره بودن استنباط نمی‌شود. به دیگر سخن، اطلاق بند ۱ از ماده ۴۸۱ را می‌توان با شرط، «مقید» کرد. شرط خلاف اطلاق ماده، اشکالی را در پی ندارد؛ در جایی که موضوع داوری هیچ ربطی به شخصیت و مباشرت متداعیین ندارد اگر شرط شود بعد از فوت یا حجر آنان نیز قرارداد داوری به قوت خود باقی باشد، اشکالی به نظر نمی‌آید.

«ورشکستگی» نیز به دلیل ماده ۴۱۹ قانون تجارت، از جهات زوال داوری تلقی و گفته شده: «... نه تنها این جهت ابتداءً مانع از داوری است بلکه در ادامه نیز داوری را منتفی



می‌نماید ... با انحلال شرکت، داوری از بین نمی‌رود و اگر رأی داور، قبل از تصفیه کامل شرکت صادر شود، نافذ می‌باشد (همان؛ ۲۷۱ و ۲۷۳).

### بند دوم: انتفاء اصل اختلاف موضوع داوری

تمام تلاش‌ها در بحث داوری، با این منظور انجام می‌شود که اختلاف متداعین حل و فصل شود. هرگاه اصل اختلاف، منتفی گردد، رأی داوری هم منتفی و غیر قابل اجرا خواهد بود. در جایی که اختلاف متداعین بر عین مستأجره‌ای باشد که در اثر حادثه‌ای قهری، تلف شده است، اجرای رأی داور ممکن نیست. پس اعتراض به چنین رأیی حتی اگر خارج از مهلت هم صورت گیرد، باید پذیرفته شود؛ چون این رأی قابلیت اجر ندارد؛ هرگاه محکوم‌له، موضوع را کتمان و درخواست اجرا نماید، محکوم‌علیه رأی داوری می‌تواند با ارائه دلایلی اثبات کند که موضوع داوری منتفی است و رأی قابل اجرا نمی‌باشد. تراضی کتبی طرفین نیز ممکن است زمینه داوری را از بین ببرد؛ یعنی رأی داوری، غیر قابل اجراء شود. هم چنان که بر حسب ماده ۴۸۶ ق.آ.د.م. نیز: «هرگاه طرفین، رأی داور را به اتفاق به طور کلی و یا قسمتی از آن را رد کنند، آن رأی در قسمت مردود، بلااثر خواهد بود».

تراضی کتبی طرفین، ممکن است اصل اختلاف را حل کند و یا موضوع اختلاف را منتفی سازد. هرگاه متداعین درباره مالکیت یک خودرو با هم اختلاف داشته و موضوع را به داوری ارجاع داده باشند و سپس خودشان با تراضی کتبی، اختلاف در مالکیت را حل و برطرف کنند، داوری از بین می‌رود؛ چون اصل موضوع داوری، دیگر وجود خارجی ندارد که درباره آن رأیی صادر شود یا اگر رأیی صادر شده باشد این رأی قابلیت اجرا ندارد. پس هرگاه درخواست اجرای چنین رأیی هم به دادگاه داده شود، محکوم‌علیه رأی داوری می‌تواند با اثبات تراضی کتبی در خصوص اصل اختلاف موضوع داوری، حتی در خارج از مهلت، عدم قابلیت اجرای رأی مذکور را مدلل کند.

قید کتبی بودن تراضی نباید ما را مقید کند به این که حتماً باید میان طرفین، قراردادی درباره حل و فصل اختلاف یا بر طرف نمودن داوری، نوشته شده باشد. چون تراضی و توافق به مجرد تحقق قصد انشاء طرفین، بر حسب ایجاب و قبول، محقق می‌شود. ماده ۱۹۱ قانون مدنی می‌گوید: «عقد محقق می‌شود به قصد انشاء به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد کند». طبق ماده ۱۹۲ هم «اشاره» که مبین قصد و رضا باشد کافی است. حتی به صراحت ماده ۱۹۳، انشاء معامله به وسیله عملی که مبین قصد و رضا باشد نیز مثل قبض و اقباض، حاصل می‌گردد. با این نگرش نیز مشخص می‌شود که حکم ماده ۴۸۱، تکمیلی است. یکی از نویسندگان حقوقی گفته است: «داور نمی‌تواند خارج از مدت قانونی یا مدتی که مورد توافق طرفین قرار گرفته ... رأی صادر نماید در غیر این صورت، رأی داور باطل است؛ مگر این که طرفین آن را پذیرفته باشند» (شمس؛ ۱۳۸۹، ۵۶۲).



استدلال و گفتار فوق، نشان می‌دهد که هرگاه داور، خارج از مدت، رأی خود را صادر کند این رأی خود بخود باطل نخواهد بود؛ چون اگر ذاتاً محکوم به بطلان باشد، پذیرفتن آن رأی توسط طرفین، نمی‌تواند صفت بطلان را از آن رأی بگیرد؛ «باطل»، وجود پیدا نمی‌کند تا بتواند مورد پذیرش طرفین قرار گیرد.

از مطلب فوق، این نتیجه حاصل می‌شود که هرگاه رأیی خارج از مدت، توسط داور صادر شود و حسب دستور دادگاه ابلاغ گردد، عدم اعتراض متداعین نسبت به رأی مذکور، به منزله تنفیذ آن رأی است و بعد از انقضای مدت اعتراض، دادگاه حق ندارد به این عذر که داور خارج از موعد، رأی داده است آن را باطل یا غیر قابل اجراء بداند.

هرگاه موضوعی که به خاطر آن، داوری پیش آمده است، از بین برود، داوری درباره-ی آن هم از بین می‌رود؛ مگر این که موضوعی فرعی، ناشی از موضوع اصلی، باقی باشد. مثلاً اگر داور برای حل اختلاف در مالکیت یک اتومبیل تعیین شده باشد و اتومبیل تلف شود، بدیهی است که با تلف شدن اتومبیل، موضوع داوری باقی خواهد ماند. چون موضوع داوری (اختلاف در مالکیت) کماکان به قوت خود باقی است؛ اما اگر داوری درباره انتفاع از عین آن اتومبیل باشد و آن اتومبیل از بین برود، عین مال مورد انتفاع از بین رفته و لذا رأی داوری هم غیر قابل اجراء خواهد بود.

### گفتار دوم: برخورد رأی داور با موانع خارجی

رأی داور مانند رأی دادگاه باید منطبق با واقع باشد. اگر ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م. به دادگاه اختیار داده که علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوی، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام دهد، بدین خاطر است که رأی دادگاه در مقام اجرا با مشکل مواجه نشود و خلاف حقیقت نباشد. «حقیقت» آن چیزی است که صرف نظر از تصور ما در جهان خارج وجود دارد. جهل و علم ما سبب تغییر حقیقت نمی‌شود. پس اگر ما بدون توجه به واقعیت و حقیقت بیرونی، رأیی صادر کنیم، این رأی قابلیت اجراء نخواهد داشت و رأیی هم که قابل اجرا نباشد مقید کردنش به مهلت اعتراض، بی اثر است. اجرای رأی داور، هرگاه با مانع روبرو شود، قابل بررسی است؛ یعنی وقتی که اجرای رأی ممکن نباشد باید بتوان خارج از مهلت هم به اعتراض معترض، رسیدگی کرد. ممکن است رأی داور با ثبت معتبر دفتر املاک، مخالف باشد (بند نخست). ممکن است رأی با ثبت معتبر اسناد رسمی، مغایر باشد (بند دوم).

### بند نخست: مخالفت رأی داور با ثبت معتبر دفتر املاک

از توجه به ماده ۱۰ و بعد آن از قانون ثبت اسناد و املاک کشور، مصوب ۱۳۱۰/۱۲/۲۶، معلوم می‌شود که اقدام به ثبت املاک برای عموم، اجباری است. طبیعی است که وقتی امری اجباری تلقی شود باید حمایت و منافی هم به دنبال داشته باشد. منفعته ثبت املاک در آثار ثبت آن نهفته است. در ماده ۲۲ قانون ثبت، آثار ثبت ملک آمده است. گفته





شده است: «این ماده منظوقاً و مفهوماً دلالت دارد بر: ۱- ثبت ملک، مثبت مالکیت کسی است که ملک به نام او ثبت شده ... ۲- ثبت ملک به نام هر کس، سلب مالکیت از غیر می‌کند... ۳- ... دیگر، تصرف غیر صاحب سند مالکیت در آن ملک، دلیل مالکیت محسوب نمی‌شود... ۴- ... ۵- طبق ماده ۶۶۵ ق.آ.د.م.، هرگاه رأی داور مخالف مندرجات دفتر املاک یا سند مالکیت باشد، باطل است» (شهری؛ ۱۳۶۹، ۱۵۱ و ۱۵۲).

اگر داور بدون توجه به آثار ثبت ملک، رأیی صادر کند که مخالف با ثبت معتبر دفتر املاک باشد، این رأی، غیر قابل اجرا خواهد بود. ولی در جایی که یکی از متداعین، ملکی را به دیگری فروخته است، هر چند سند رسمی این ملک به نام او است اما چون عقد بیع در خصوص املاک، مستلزم تنظیم سند رسمی انتقال در دفترخانه اسناد رسمی نیز هست، فروشنده باید سند رسمی مالکیت را به نام خریدار تنظیم کند و داور اگر چنین رأیی دهد نباید رأی او را مخالف ثبت معتبر دفتر املاک دانست. چه دولت، طبق ماده ۲۲ قانون مذکور، کسی را که ملک مزبور به او منتقل گردیده است مالک خواهد شناخت. حسب ماده ۲۲۰ قانون مدنی، عقود نه فقط متعاملین را به اجراء چیزی که در آن تصریح شده ملزم می‌نماید بلکه آنان را به کلیه نتایجی هم که به موجب عرف و عادت یا به موجب قانون از عقد حاصل می‌شود، ملزم می‌کند.

#### بند دوم: مخالفت رأی داور با ثبت معتبر اسناد رسمی

ثبت اسناد یا معاملات، اگر چه عموماً اجباری نیست ولی آن چه از معاملات یا اسناد که به صورت رسمی ثبت می‌شود، معتبر است. مطابق ماده ۴۶ قانون ثبت اسناد و املاک کشور، «ثبت اسناد اختیاری است مگر در موارد ذیل: ۱- کلیه عقود و معاملات راجع به عین یا منافع املاکی که قبلاً در دفتر املاک ثبت شده باشد. ۲- کلیه معاملات راجع به حقوقی که قبلاً در دفتر املاک ثبت شده است». همچنین طبق ماده ۴۷ همان قانون در نقاطی که اداره ثبت اسناد و املاک و دفاتر اسناد رسمی، موجود بوده و وزارت عدلیه مقتضی بداند، ثبت اسناد ذیل اجباری است: ۱- کلیه عقود و معاملات راجعه به عین یا منافع اموال غیر منقوله که در دفتر املاک ثبت نشده ۲- صلح‌نامه و هبه‌نامه و شرکت‌نامه.

حال اگر در ارتباط با موضوع داوری، سند رسمی معتبری وجود داشته باشد که رأی داور با ثبت آن سند، مخالف باشد، این رأی قابلیت اجرایی نخواهد داشت. «اعتبار اسناد ثبت شده که همان آثار ثبت اسناد است به شرح زیر می‌باشد: ۱- معتبر بودن تمام محتویات و امضات سند رسمی ۲- معتبر بودن تمام مندرجات سند رسمی ۳- قابل اثبات نبودن دعوی مخالف مندرجات سند رسمی به وسیله امارات قضائی، ۴- معتبر بودن آن نسبت به اشخاص ثالث و طرفین و قائم مقام آنان ۵- لازم‌الاجرا بودن سند رسمی ۶- عدم احتیاج به سپردن خسارت احتمالی برای تأمین خواسته در دعاوی مستند به سند رسمی ۷- عدم شمول مرور زمان نسبت به سند ثبت شده و امکان صدور اجرائیه در هر زمان» (شهری؛ ۱۳۶۹، ۲۵۴).



لذا داور، در صدور رأی نباید آثار ثبت معتبر اسناد رسمی را نادیده گرفته مخالف با آن‌ها رأی دهد. یکی از نویسندگان در این خصوص گفته: «داور می‌تواند با قبول اعتبار سند، رأی دهد که محتوای سند، تغییر کند. برای مثال دارنده سند را به تنظیم همه یا بخش مشاع از ملک به نام طرف مقابل محکوم نماید یا تعهد موضوع سند رسمی را تهاتر شده بداند یا حق فسخ قرارداد را اعلام کند. تمام این امور نه تنها بر خلاف سند رسمی نیست بلکه به معنای پذیرش اعتبار آن توسط داور می‌باشد» (خدابخشی؛ ۱۳۹۱، ۵۹۰).

ثبت معتبر اسناد رسمی تا آن جا اهمیت دارد که یکی از نویسندگان حقوقی، با این که معتقد است «رسیدگی دادگاه باید محدود به موارد پیش بینی شده در ماده ۶۶۵ [۴۸۹ فعلی] باشد» اما در ادامه تصریح می‌کند: «نباید» پنداشت که دادگاه از پیش خود، حق بازرسی شرایط صحت رأی را ندارد... اگر به ضمیمه مدارک صدور اجرائیه یا در متن رأی، سند رسمی یا سند مالکیتی، بر خلاف مفاد حکم، دیده شود و این مخالفت نیز بدیهی باشد، امتناع از صدور اجرائیه، با مفاد قانون نزدیک‌تر است (کاتوزیان؛ ۱۳۶۸، ۱۳۸ و ۱۳۹).

مخالفت رأی داور با ثبت معتبر سند رسمی، سبب غیر قابل اجرا شدن رأی داور است و رأیی را که نتوان اجراء کرد باطل نیز هست، منتهی باید دادگاه، موقعیتی پیدا کند که با رسیدگی به سند رسمی و تطبیق میان آن با رأی داور، به حقیقت مخالفت رأی با ثبت معتبر سند رسمی برسد. این موقعیت را هنگامی دادگاه به دست می‌کند که معتقد باشد اعتراض مبتنی بر ایراد مخالفت رأی با سند رسمی، در خارج از مهلت مقرر قانونی هم قابل رسیدگی است. اگر دادگاه، مطلقاً هر اعتراضی را به صرف این که خارج از مهلت تقدیم شده است، رد کند و قرار رد هم قطعی باشد، ناگزیر خواهد بود در جایی که رأی داور با ثبت معتبر سند رسمی مخالف است، بدون چون و چرا، اجرائیه صادر کند و یا مجاز خواهد بود رأساً و بدون دخالت اصحاب دعوی و استماع اظهارات آن در جلسه دادرسی، اتخاذ تصمیم کند. چه بسا دادگاه در این تصمیمی که بدون رسیدگی کافی و مقتضی اتخاذ می‌کند، مرتکب اشتباه شود و حق اصحاب دعوی را ضایع کند. این است که بعضی از نویسندگان برای این که حقی از اصحاب دعوی با تصمیم دادگاه، ضایع نگردد، گفته‌اند که: «رد درخواست صدور اجرائیه، متضمن حکم قضائی بر بطلان رأی داور است و طبق مقررات عمومی، قابل تجدیدنظر و فرجام است» (کاتوزیان؛ ۱۳۶۸، ۱۳۹).

اشخاص مورد اعتماد متداعین که به عنوان داور تعیین می‌شوند عموماً اطلاعات حقوقی و تخصص قضایی ندارند و همین امر معمولاً آراء داوران را در معرض ابطال یا خطر بطلان و عدم قابلیت اجرا قرار می‌دهد. اخیراً مؤسساتی برای انجام داوری، تشکیل شده است که مردم می‌توانند برای حل و فصل دعاوی خود از این مؤسسات، استفاده کنند

بعضی از دادگاه‌ها، آن قدر در نظارت قضائی بر رأی داور، مبسوط‌الید عمل می‌کنند که حتی آراء صادره از مؤسسات داوری هم مصون از آن نظارت نمی‌ماند. همین امر، انگیزه مردم در ارجاع اختلاف خود به داوری (قاضی تحکیم) را کم کرده است. هر کس به داوری مراجعه کند، باز باید به دادگستری جهت اجرای رأی، متوسل شود. مقررات ماده ۴۸۸ و ما بعد آن از قانون آ.د.م. فرصتی را برای محکوم‌علیه رأی داوری پیش آورده که بتواند از مراحل بدوی و تجدیدنظر دادرسی در دادگستری هم بهره‌مند شود. پس اگر دادگاه‌ها مجاز باشند که مبسوط‌الید بر آراء داوری، نظارت قضائی خود را اعمال کنند دیری نمی‌پاید که «داوری» به عنوان نهادی متروک در سیستم قضایی کشور، کنار گذاشته شود.

به نظر می‌رسد که دادگاه در بررسی رأی داور نباید از رسیدگی به امور حکمی، فراتر رود. همین که ظاهر رأی، بدون اشکال قانونی باشد کفایت می‌کند که مورد تأیید دادگاه قرار گیرد؛ هم‌چنان که دیوان عالی کشور نسبت به آراء دادگاه‌ها، رسیدگی شکلی می‌کند. کلایوم، اشمیتوف در این مورد معتقد است: «دادگاه، امور موضوعی را به نحوی که داور تشخیص داده خواهد پذیرفت و بازنگری خود را به امور قانونی، محدود خواهد کرد» (به نقل از: خدابخشی؛ ۱۳۹۱، ۵۰۹).

به هر حال از آن جا که آراء داوری را باید دادگستری به مرحله اجرا در آورد و دادگستری هم نباید مجری آراء خلاف قانون باشد و بلکه نمی‌تواند آراء غیر قابل اجراء را نیز به مرحله اجراء در آورد، پس باید میان آن دسته از آراء داوری که غیر قابل اجراء یا محکوم بطلان هستند از یک سو آرای که ذاتاً باطل نیستند و بلکه به خاطر رعایت حقی که مربوط به اصحاب دعوی است و قابل ابطال‌اند، از سوی دیگر، قائل به تفکیک شد. باید بین موارد بطلان ذاتی یا مطلق و موارد بطلان نسبی فرق گذاشت.

این که چه مواردی از آراء داوری، اساساً باطل و غیر قابل اجراء هستند و چه مواردی فقط به درخواست محکوم‌علیه رأی داوری، قابل ابطال هستند امری است که قانون‌گذار باید به آن می‌پرداخته است؛ لذا ضرورت اصلاح قانون از این حیث، بر هیچ حقوق‌دانی پوشیده نیست. منتهی در حال حاضر که دعاوی اعتراض به آراء داوری، در دادگستری اقامه و رسیدگی می‌شود و قانون هم قائل به تفکیک میان موارد بطلان مطلق و نسبی نشده است باید چاره‌ای اندیشید و راه حلی را برگزید که هم مردم از نهاد داوری، بیشتر استقبال کنند و هم





آرایی که صادر می‌شود، دست‌خوش تزلزل و سلیقه قضائی نگردد. هم چنان که بین موارد بطلان مطلق و نسبی به موجب مواد ۳۳ و ۳۴ قانون داورى تجارى بين‌المللى، مصوب ۱۳۷۶/۶/۲۶، این تفکیک رعایت شده است.

یک نویسنده حقوقی در انتقاد از ق.آ.د.م. مصوب ۱۳۷۹، می‌گوید: «قانون‌گذار، شکایت طرفین نسبت به رأی داور را در مواردی، اعتراض (مواد ۴۹۱ و ۴۹۳ ق.ج.) و در مواردی درخواست صدور حکم به بطلان رأی داور (مواد ۴۹۰ و ۴۹۱ ق.ج.) و در مواردی نیز درخواست ابطال رأی داور (ماده ۴۹۲ همان قانون) نامیده است اما هیچ تمایزی بین احکام و آثار آنها قائل نشده است» (شمس، ۱۳۸۹، ۵۵۹).

به نظر می‌رسد که مواردی از ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م. را بتوان ناظر به بطلان مطلق یا ذاتی رأی داور دانست؛ بند ۵ یا مواردی از بند ۶ و ۷ آن ماده از این دست است. ولی سایر موارد مذکور در بندهای ۱، ۲، ۳ و ۴ از ماده ۴۸۹ را باید ناظر به بطلان نسبی رأی داور تلقی کرد. موارد بطلان مطلق یا ذاتی نباید مقید به رعایت مهلت باشد؛ ولی اعتراض مربوط به موارد بطلان نسبی باید حسب ماده ۴۹۲، در مهلت قانونی مطرح گردد. آن چه به عنوان آراء باطل (مبحث اول) یا آراء غیر قابل اجراء (مبحث دوم) در این مقاله احصا گردید، به عنوان موارد مشمول بطلان مطلق یا ذاتی باید مورد توجه دادگاه باشد و فقط اعتراض به این قبیل موارد را خارج از مهلت رسیدگی کند.

چنان چه دادگاه با درخواست اجرای رأیی مواجه شد که قابل اجرا نبود و یا محکوم به بطلان بود، باید زمینه رسیدگی طرفینی و مقتضی را فراهم نماید به نحوی که هر تصمیمی اتخاذ می‌کند رأی تلقی و به صورت دادنامه به طرفین ابلاغ شود، یعنی از همان ابتدا، معترض به رأی، ارشاد گردد که درخواست خود را با مدارک تقدیم کند تا هر تصمیمی که دادگاه گرفت و قطعیت یافت، مبنای عمل باشد.

رأی داور اگر خلاف قوانین موجد حق باشد باز هم جزء موارد بطلان نسبی تلقی می‌شود چون فرض بر این است که متضرر از این رأی در مهلت مقرر قانونی اعتراضی نکرده و آن رأی را تأیید و تنفیذ نموده است. در این خصوص گفته شده است: «عدم طرح دعوی ابطال، بعد از اطلاع و ابلاغ، دلالت بر پذیرش محتوای آن دارد و مانند آن است که سبب جدیدی در رابطه طرفین، حادث شده است که حتی می‌تواند توجیه‌گر رأی داور در مورد برابری ارث دختر و پسر نیز باشد» (خدابخشی؛ ۱۳۹۱، ۴۷۳).

به نظر، اگر موردی پیش آید که رأی داور، مطلقاً و ذاتاً باطل و غیر قابل اجراء باشد ولی از موارد مذکوره در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م. تلقی نگردد نیز باید قابل اعتراض و رسیدگی باشد. چه به هر حال دادگاه اگر نتواند به اعتراض، به نحو مقتضی و کامل، رسیدگی کند یا باید رأی باطل را اجرا کند و یا در مقابل رأی غیر قابل اجراء، متوقف بماند یا این که به خود اجازه دهد رأساً به موضوع رسیدگی اجمالی کند که در این صورت ممکن است حقی از اصحاب دعوی را ضایع نماید.



اگر چه گفته شده است: «رأی داور به خودی خود قدرت اجرایی ندارد و دادگاه باید پس از اطمینان از وجود شرایط صوری و ماهوی رأی، قدرت اجرایی را برای آن بشناسد.» (کاتوزیان؛ ۱۳۶۸، ۱۳۸)، ولی از توجه به مواد قانون آ.د.م. در باب داوری، این طور استنباط می‌شود که اصل بر صحت و اعتبار رأی داور است. رأی داور اصولاً قابل اجراء است. وقتی قرارداد داوری، جز با تراضی یا فوت و حجر آنان (طبق ماده ۴۸۱) از بین نمی‌رود پس رأیی هم که داور آنان صادر کند باید لازم‌الاتباع باشد و تبعیت از رأی نیز با اجراء آن محقق می‌شود.

ماده ۴۹۵ ق.آ.د.م. اعتبار رأی داور را نه فقط درباره طرفین دعوی و اشخاصی که دخالت و شرکت در تعیین داور داشته‌اند، که حتی نسبت به قائم مقام آنان نیز لازم جاری می‌داند؛ لذا ناگزیریم برای جلوگیری از رسیدگی یک جانبه و اجمالی دادگاه که همراه با خطر تضییع حق اصحاب دعوی است بگوییم که دادگاه، مجاز نیست رأساً نسبت به امر یا ادعای بطلان ذاتی (مطلق) اتخاذ تصمیم کند. بلکه باید بر حسب تقاضای اصحاب دعوی مبتنی بر دادخواست، وارد رسیدگی مقتضی شود و یک بار برای همیشه تکلیف رأی داوری را روشن کند.



## منابع

## الف. کتاب

۱. بازگیر، یدالله، تشریفات دادرسی مدنی در آئینه آراء دیوانعالی کشور «داوری و احکام راجع به آن» تهران، انتشارات فردوسی، چ. اول، ۱۳۸۰.
۲. جعفری لنگرودی الف، محمدجعفر، الفارق، ۵ جلدی، تهران، کتابخانه گنج دانش، چ. دوم، جلد اول، ۱۳۸۸.
۳. جعفری لنگرودی ب، محمدجعفر، الفارق، ۵ جلدی، تهران، کتابخانه گنج دانش، چ. دوم، جلد دوم، ۱۳۸۸.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دایرة المعارف حقوق مدنی و تجارت، بی جا، بی نا، چ. اول، جلد اول، ۱۳۵۷.
۵. خدابخشی، عبدالله، حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چ. اول، ۱۳۹۱.
۶. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ۳ جلدی، تهران، انتشارات دراک، چ. هجدهم، جلد ۳، زمستان ۱۳۸۹.
۷. شهری و دیگران الف، غلامرضا، مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی، ۲ جلدی، روزنامه رسمی کشور، چ. دوم، جلد ۱، زمستان ۱۳۸۶.
۸. شهری و دیگران ب، غلامرضا، مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات کیفری، ۲ جلدی، روزنامه رسمی کشور، چ. اول، جلد ۱، تابستان ۱۳۸۶.
۹. شهری، غلامرضا، حقوق ثبت اسناد و املاک، بی جا، واحد انتشارات بخش فرهنگی دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی، چ. اول، ۱۳۶۹.
۱۰. صدرزاده افشار، سید محسن، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، شامل ۳ جلد، تهران، مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی (ماجد)، چ. دوم، ۱۳۷۳.
۱۱. کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، بی جا، کانون وکلای دادگستری مرکز، چاپ سوم، اسفند ۱۳۶۸.
۱۲. متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ۲ جلدی، تهران، مجمع علم و فرهنگی مجد، چ. اول، جلد اول، ۱۳۷۸.
۱۳. مدنی، سید جلال‌الدین، آیین دادرسی مدنی، ۲ جلدی، تهران، کتابخانه گنج دانش، چ. اول، جلد ۲، ۱۳۶۸.
۱۴. واحدی، قدرت‌الله، آیین دادرسی مدنی، ۳ جلدی، بی جا، نشر میزان، چ. اول، جلد ۳، پاییز ۱۳۷۷.



## ب. قوانین

۱. قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ مجلس شورای اسلامی.
۲. قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶/۸/۱.
۳. قانون اختصاص تعدادی از دادگاه‌های موجود به دادگاه‌های موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی (دادگاه خانواده)، مصوب ۱۳۷۶/۵/۸.
۴. قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی مصوب ۱۳۱۸/۴/۲۴.
۵. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (با رعایت اصلاحات سال ۱۳۶۸ شورای بازنگری قانون اساسی).
۶. قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۰/۱۲/۲۱ مجلس و ۱۳۷۱/۸/۲۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۷. قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱/۲/۱۳.
۸. قانون تشکیل دادگاه‌های عموم و انقلاب، مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵.
۹. قانون ثبت اسناد و املاک کشور، مصوب ۱۳۱۰/۱۲/۲۶.
۱۰. قانون حمایت خانواده، مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱.
۱۱. قانون حمایت خانواده، مصوب ۱۳۵۳/۱۱/۱۵.
۱۲. قانون داوری تجاری بین‌المللی مصوب ۱۳۷۶/۶/۲۶ مجلس شورای اسلامی.
۱۳. قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۰/۵/۸ کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی و مصوب ۷۰/۹/۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۱۴. قانون مدنی، جلد اول مصوب ۱۳۰۷/۲/۱۸، جلد دوم مصوب ۱۳۱۳/۱۱/۶، جلد سوم مصوب ۱۳ مهر و ۸ آبان ۱۳۱۴.
۱۵. لایحه‌ی قانونی راجع به منع مداخله‌ی وزرا و نمایندگان مجلسین و کارمندان دولت در معاملات دولتی و کشوری، مصوب ۱۳۳۷/۱۰/۲.